



دکتر فریدون سیامکنزاد

مقدمه

صبح که از خانه بیرون می‌زنیم تا راهی محل کار شویم، با افراد زیادی برخورد می‌کنیم و روبه‌رو می‌شویم که هر کدام می‌تواند برای انسان خاطره‌انگیز باشد. از برخورد احتمالی با رفتگر زحمتکش محله گرفته تا دیدن کسانی که هر یک به‌دلیلی سر راهمان قرار می‌گیرند و ممکن است اگر قدیمی محل باشیم، سلام و علیکی هم با ما داشته باشند. از وقتی سوار وسیله نقلیه عمومی اعم از اتوبوس، مترو یا تاکسی می‌شویم تا زمانی که آن را ترک می‌کنیم، کسانی را می‌بینیم و حرف‌هایی می‌شنویم که هر کدام آن‌ها می‌تواند خاطره‌ای برایمان باشد، یا خاطره‌ای را از زمان‌های دور برایمان زنده کند. به محل کار هم که می‌رسیم و کار را شروع می‌کنیم، بستگی به نوع کاری که داریم، همه‌اش می‌تواند تداعی‌کننده مسأله یا احیاناً خاطره‌ای باشد. حالا اگر کارمان طوری باشد که ارتباط مستقیم با مردم داشته باشیم، به اندازه تفاوت بین انسان‌ها و مردمی که برای کارشان به ما مراجعه می‌کنند، می‌توانیم حرف برای گفتن داشته باشیم و خاطره برای بازگو کردن.

با این صغری و کبری چیدن‌ها می‌رسیم به این که داروخانه از جمله مکان‌هایی است که کار کردن در آن، یک دنیا حرف برای گفتن و یک سینه خاطره برای بازگو کردن دارد.

بنابراین، تصمیم گرفتیم تا مسایل به‌وجود آمده در داروخانه را تحت عنوان «یادداشت‌های داروخانه» قلمی کنیم. مطالبی که در پی می‌آید، حاصل این تلاش و نتیجه حضور در داروخانه در برخورد با بیماران و مسایل جاری داروخانه است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

ادامه دادم که: همین اندازه که وضعیت زانوهایتان ثابت مانده، دلیل تأثیر داروها است. بقیه‌اش هم که مربوط به «شناسنامه» است!

یادداشت ۳

نسخه‌اش شامل داروهایی برای درمان سردرد عصبی بود. ضمناً برای عفونت گلویش نیز آنتی‌بیوتیک تجویز شده بود. سؤال کرد: اگر این داروها را با هم بخورم اشکالی ندارد؟ پاسخ من منفی بود.

ادامه داد که من اعتقادی به خوردن دارو ندارم، ولی ناچار شدم که به پزشک مراجعه کنم و این نسخه برایم تجویز شده است. برای ایشان شرح دادم که اولاً در مورد دارو باید باور بهبودی وجود داشته باشد. در ثانی به پزشک مربوطه باید اعتقاد داشت تا از نظر روانی مشکلی پیش نیاید. دست آخر هم این که اگر دارو به جا و به اندازه خورده شود، درمان کننده است. غذا هم اگر بی‌جا و زیادی خورده شود، مشکلات گوارشی به وجود می‌آورد!

یادداشت ۴

جلوی پیش‌خوان داروخانه که قرار گرفت، یک تکه کاغذ از داخل کیفش در آورد و از روی آن شروع کرد به خواندن:
قرص سرماخوردگی ۳ عدد
کپسول ژلوفن ۲ عدد
قرص آنتی‌هیستامین ۴ عدد

یادداشت ۱

از داخل کیفش، یک ورق نیمه استفاده شده دارویی مسکن را بیرون آورد و جلوی من را گرفت و سؤال کرد که این دارو به چه دردی می‌خورد؟ گفتم: مسکن و ضدالتهاب است. گفت: برای پادرد است، یا این که برای کمردرد و دست‌درد هم خوب است؟ بلافاصله هم ادامه داد که این را برای پادرد می‌خورم. سؤال کردم که به چه ترتیبی می‌خورد؟ پاسخ داد که بعد از هر غذا یکی می‌خورم. برایش توضیح دادم که اولاً داروی پادرد، برای کمردرد و دست‌درد هم خوب است. در ثانی میزان درست مصرف این دارو، دو عدد بعد از هر غذا است تا اثری بهتر و کامل‌تر داشته باشد.

یادداشت ۲

توی شیش و بش مهر و امضای نسخه بیمه‌ای بودم که چند لحظه پیش رد کردم. از پشت پیش‌خوان داروخانه صدایم کردند. برگشتم دیدم که خانم نسبتاً مسنی همراه خانم جوانی روی نیمکت داروخانه نشسته‌اند و نسخه بیمار دیگری را جلویم دراز کردند.

داروها را که نگاه کردم، متوجه شدم که برای درمان درد مفاصل زانوها است. در حالی که نسخه را به تکنیسین داروخانه می‌دادم تا داروهایش را آماده کند، خانم مسن پرسید: آقای دکتر! چند دوره هست که این داروها را می‌خورم، ولی خوب نشده‌ام. سؤال کردم: بدتر که نشده‌اید؟ جواب شنیدم که: خیر.

البته، این را هم اضافه کردم که اگر بعد از ۲۴ ساعت بهبودی حاصل نشد، حتماً به پزشک متخصص چشم مراجعه کند.

یادداشت ۶

یک اسکناس ۵ هزار تومانی روی پیش‌خوان داروخانه گذاشت و تقاضای یک بسته «ویاگرای» ایرانی، که مقصودش «سیلدنافیل» بود، داشت. بلافاصله هم گفت: صد میلی گرمی باشد. دارو را که برایش آوردم و قیمتش را به او گفتم، کمی این پا و آن پا شد و گفت: قبلاً ارزان‌تر بود. توضیح دادم که گران شده است. کمی مکث کرد و گفت: پس یک بسته ۵۰ میلی گرمی‌اش را بدهید. تحویلش دادم و رفت. ایشان که از داروخانه خارج شد، رو به تکنیسین داروخانه کردم و گفتم: اگر مشکل وی با سیلدنافیل ۵۰ میلی گرمی حل می‌شد، چرا تقاضای ۱۰۰ میلی گرمی آن را داشت، نمی‌دانم؟ ولی این را می‌دانم که دارو غذا نیست که اگر نان و پنیر نبود، با نان خالی بسازیم. یا اگر نان خالی هم نبود، سر گشنه به بالین بگذاریم! دارو باید به اندازه کافی و با مقدار لازم مصرف شود.

وقتی از هر کدام به تعداد درخواستی ایشان، بلیستر ده عددی دادم، رو به من کرد و گفت: از هر کدام به تعداد دانه‌ای می‌خواهم که گفتم. هرچه شرح دادم که امکان قیچی کردن بلیستر نیست و حداقل ده عدد باید تهیه کند، به خرجش نرفت. احتمالاً داروخانه را با ناوایی اشتباه گرفته بود و فکر می‌کرد درصاف یک دانه‌ای یا صاف دو دانه‌ای نان بربری ایستاده است!

یادداشت ۵

چشمش بدجوری قرمز شده بود. یک عدد محلول کلوتریمازول را به من نشان داد و گفت که از این محلول داخل چشمش ریخته است. به ایشان توصیه کردم که موقع استفاده از دارو، حتماً به نوشته‌های روی آن نگاه کند. در ثانی چشمش دچار حساسیت به کلوتریمازول شده که باید با محلول شستشوی چشم، آن را بشوید، سپس از قطره نفازولین استفاده نماید. اصرار داشت که به او دارو بدهم تا مجبور به مراجعه به پزشک نشود! محلول شستشوی چشم دادم و قطره نفازولین را جلوی‌ش گذاشتم و گفتم که چگونه مصرف کند.